

نقش سادات سیفی قزوین در حکومت صفویه و دربار تیموریان هند

جمشید نوروزی* / محمد عباسی**

دریافت مقاله: ۹۳/۰۵/۱۰

پذیرش مقاله: ۹۳/۰۵/۲۹

چکیده

یکی از خاندان‌های محلی متنفذ و مشهور ایران، سادات سیفی قزوین است که نسب خود را به امام‌حسن(ع) می‌رسانند. سابقه حضور برخی از افراد این خاندان در تشکیلات حکومتی به عهد ایلخانان می‌رسد؛ اما در عهد حکومت صفویه بعضی از آنان به مناصب عالی چون وزارت دست یافتند. دوره اول حیات سیاسی این خاندان در حکومت صفویه، از زمان شاه اسماعیل اول آغاز شد و تا سه دهه از دوران شاه طهماسب اول تداوم داشت. پس از آنکه به این خاندان، به سبب تعصب مذهبی شاه طهماسب و وارد شدن اتهام تعلق خاطر برخی سادات سیفی به تسنن، بی‌مهری شد و از حکومت رانده شدند، شماری به دربار اکبر شاه تیموری، حاکم مقتدر هند، پناهنده شدند. دامنه نفوذ و قدرت سادات سیفی مهاجر در دربار تیموریان هند به اندازه حکومت صفویه نبود؛ با این همه، موقعیت مناسب آنها در دربار تیموریان تا اواخر حکومت جهانگیرشاه، فرزند اکبرشاه ادامه داشت. در زمان شاه عباس اول، زمینه احیای نسبی قدرت این خاندان در ایران مهیا شد و آنها برای مدتی کوتاه، دوره‌ای دیگر از حیات سیاسی خود در حکومت صفویه را تجربه کردند. این پژوهش تاریخی، با روش توصیفی-روایی و تحلیلی، در صدد پاسخ به این پرسش است که نقش سادات سیفی قزوینی در تشکیلات حکومتی صفویه و دربار تیموریان هند چه فراز و فرودهایی داشته و این موضوع، متأثر از چه عواملی بوده است؟

کلید واژه: سادات سیفی قزوین، خاندان‌های محلی، صفویه، تیموریان هند، تشکیلات حکومتی

* استادیار گروه تاریخ دانشگاه پیام نور پست الکترونیک njamshid1346@gmail.com
** کارشناس ارشد رشته تاریخ و تمدن دانشگاه تهران (نویسنده مسئول). پست الکترونیک mohamad.abbasi1363@gmail.com

مقدمه

یکی از مسایل مهم و تأثیرگذار در تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران و ممالک همسایه آن، ایفای نقش برخی خاندانهای محلی در اداره تشکیلات حکومتی و درباری سلاطین است. این خاندانها که عمدتاً مناصب و مشاغل دولتی را به شکل موروثی در اختیار داشتند، در بیشتر مشاغل دیوانی و حکومتی بسیار با تجربه و کاردان بودند. برخی از این خاندانها، از سادات و علمای دینی زمان به شمار می آمدند. آنها به سبب این جایگاههای اجتماعی و مذهبی، مورد عزت و احترام سلاطین بودند و در امور حکومتی از دانش و تجربه آنان استفاده می شد. شاهان با اعتماد کردن به این خاندانها و نیروهای محلی سپردن برخی مناصب مهم به آنان، به ویژه آنها که از طبقه سادات و علما بودند، در واقع بر مشروعیت خویش می افزودند و زمینه بروز برخی شورشها علیه حکومت را کاهش می دادند. افزون بر این، حکومتها از توان و تجربه دیوانی و اداری اعضای خاندانهای محلی در پیشبرد امور نهاد دیوانسالاری بهره فراوانی می بردند.

یکی از خاندانهای برجسته و بانفوذی که

مورد اعتماد تنی چند از سلاطین صفویه قرار گرفتند و برخی از آنها به مناصب مهم و حساس این حکومت گمارده شدند، خاندان سادات سیفی قزوین بودند. اما بعد از مدتی، به سبب آنکه این خاندان مورد غضب شاه طهماسب اول صفوی قرار گرفت، شماری از آنها به هند مهاجرت کردند و در دربار تیموریان/بابریان جایگاه و موقعیت

مهمی یافتند. خاندان سادات سیفی، علاوه بر فعالیت در عرصه های گوناگون سیاسی و دیوانی، در حوزه های علمی و فرهنگی و هنری نیز بسیار فعال بودند. اما به سبب تمرکز این مقاله بر موضوع نقش سادات سیفی در حکومت صفویه و دربار بابریان، به حیات علمی و فرهنگی این خاندان اشاره ای گذرا می شود.

به رغم اهمیت فراوان خاندان سادات سیفی قزوین در تاریخ ایران و هند، به ویژه در قرون دهم و یازدهم هجری، و نقش برجسته شماری از اعضای این خاندان در امور دیوانی حکومت چند تن از سلاطین صفویه و نیز دربار برخی شاهان بابری، تاکنون پژوهشی تحلیلی و همه جانبه درباره آنها نشده است. برخی مقالات که به حیات شماری از افراد این خاندان پرداخته اند، بیشتر به بررسی زندگینامه و خدمات این شخصیتها توجه داشته اند. سبب این کاستی، کوشیده ایم که با استفاده از منابع و مدارک معتبر و مستند، به بازکاوی و بازنمایی نقش و اهمیت سادات سیفی در تشکیلات دیوانی حکومت صفویه و دربار تیموریان بپردازیم.

پیشینه خاندان سادات سیفی

خاستگاه اولیه سادات سیفی و زمان و دلایل مهاجرت این گروه به قزوین چندان مشخص نیست. گویا آنان از نسل عبدالرحمن شجری، از نوادگان امام حسن (ع)، بوده اند که خود به چهار گروه سادات شانه تراش، سادات حسینی مشهور به مغرمی، سادات حسنی قزوین خیاط و سادات

مرعشی قزوین تقسیم می‌شدند (کیا گیلانی، ۱۴۰۹: ۴۶). منابع درباب وابستگی سادات سیفی به یکی از این چهار گروه، به صراحت، سخن نگفته‌اند. با توجه به اهمیت یافتن جایگاه و نقش این خاندان از قرن هشتم هجری به بعد - به‌ویژه از دوران صفویه - و نیز پراکندگی آنان در مناطق قزوین، سلطانیه، طهران و ری، می‌توان حدس زد که سادات سیفی، به تدریج، آن‌قدر اهمیت یافته‌اند که شاخه‌ای مستقل از دیگر سادات حسنی قزوین شناخته شده‌اند. اصل و نسب آنان، بر اساس مندرجات کتاب *سراج الانساب* (همان، ۴۴)، یکی از مهم‌ترین کتب نسب‌شناسی به فارسی در سال ۹۷۶ هجری، به قاسم بن حسن بن زید بن امام حسن می‌رسد. نویسنده این اثر، سید احمد بن محمد بن عبدالرحمن کیا گیلانی، به دلایل احتمالی چون نبود اطلاعات کافی درباره نسب این خاندان و، همچنین، اهمیت و برجستگی جایگاه قاضی جهان و نقش بسیار مهم او در دوران شاه طهماسب اول، شجره نامه سادات سیفی را از او شروع کرده و نوشته است: «نسب شریف حضرت مرحوم مغفور قاضی جهان بن نورالهدی بن قطب‌الدین بن عبدالله بن شمس‌الدین محمد بن قاضی سیف‌الدین محمد بن امیرکا احمد بن علی بن ناصر بن محمد بن ولی‌خان بن آقاجان بن امیرحاج بن محمد بن عزالدین بن نظام‌الدین بن ابی‌هاشم بن عراقی بن داعی بن زید ابوالعباس بن احمد امیرکا بن حسن بن الضریح بن المعروف ابن مقعده بن زید بن علی بن عبدالرحمن بن قاسم بن حسن بن زید بن امام حسن علیه السلام».

نخستین آگاهی درباب حضور فعال و پررنگ خاندان سادات سیفی در مناصب و مشاغل دیوانی ایران، به دوران ایلخانان (حک: ۶۵۴-۷۳۶ ق.) باز می‌گردد. در این دوره، یکی از افراد این خاندان به نام سید عزالدین احمد، منصب «نقابت»، یعنی سرپرست سادات، را داشت و از افراد مورد توجه ایلخانان به شمار می‌رفت. پس از او، یکی از نوادگانش به نام قاضی سیف‌الدین محمد قزوینی در دربار سلطان محمد خدابنده (حک: ۷۰۳-۷۱۶ ق.) جایگاه خوبی یافت. او که منصب «قاضی القضاة» شهر سلطانیه و «تومان» قزوین، ابهر، زنجان و طارمین را بر عهده داشت (مستوفی؛ ۱۳۶۴: ۷۹۸). به سبب نفوذ و اعتبار این شخص در این دوره، به مرور، خاندان وی به سادات سیفی مشهور شده‌اند.

با تشکیل حکومت صفویه، تنی چند از سادات سیفی به دربار صفویان راه یافتند. هرچند نقش این خاندان در دوران شاه اسماعیل اول (حک: ۹۰۷-۹۳۰ ق.)، کم‌رنگ و محدود به منصب قضاوت در قزوین بود، با رسیدن حکومت به شاه طهماسب و انتقال پایتخت از شهر تبریز به قزوین، اعتبار و اهمیت سادات سیفی روز افزون شد؛ زیرا در طی نزدیک به نیم قرن که قزوین پایتخت صفویه بود (۹۵۵-۱۰۰۰ ق.)، راه نفوذ خاندان‌های برجسته منطقه قزوین در دربار صفوی هموار گردید. از این رو، سادات سیفی که نیاکان آنان در حکومت‌های قبلی منصب داشتند و مناصبی چون قضاوت به صورت مورثی میان آنان منتقل شده‌بوده فرصت ورود به

۱. در متون تاریخی ایلخانان و تیموریان، بیشتر به عنوان واحد تقسیمات کشوری به کار رفته که قصبه‌ای مشتمل بر صد ده‌بوده است.

امور حکومتی و درباری صفویان را نیز یافتند.

اوج قدرت سادات سیفی در دوران شاه

طهماسب اول

یکی از شخصیت‌های برجسته سادات سیفی که در تشکیلات حکومتی صفویه جایگاه خوبی یافت، قاضی جهان قزوینی است. قاضی احمد غفاری، مشهور به قاضی جهان، در ۸۸۸ هجری در قزوین متولد شد. پدر وی، نورالهدی بن قطب‌الدین نام داشت و جد بزرگ او با چند واسطه به قاضی سیف‌الدین حسنی قزوینی می‌رسید (سام میرزای صفوی، ۱۳۸۴: ۴۴؛ حسینی قمی، ۱۳۸۳: ۱/۳۶۴). درباب مشاغل و مناصب قاضی جهان پیش از تشکیل دولت صفویه، اطلاعی در دست نیست. با توجه به سال تولد وی و اینکه به هنگام تأسیس دولت صفویه هجده ساله بود، بعید به نظر می‌رسد که صاحب منصبی مهم و معتبر در تشکیلات اداری و قضایی ترکمانان آق‌قویونلو (حک: ۸۰۰-۹۰۸ ق) بوده باشد. با این همه، با تشکیل دولت صفویه، قاضی جهان به دربار شاه اسماعیل راه یافت و روابط نسبتاً خوبی با قاضی محمد کاشی، صاحب منصب «صدر» در دوران این شاه، برقرار کرد. روملو (۱۳۸۴: ۳/۱۳۶۹)، نویسنده احسن التواریخ، از قاضی جهان به عنوان «ملازم» قاضی محمد کاشی یاد کرده است. این نخستین و قدیمی‌ترین روایت موجود درباب حضور قاضی جهان در دربار صفویه به شمار می‌آید. هر چند روملو معنی و مفهوم دقیق «ملازم» را روشن نکرده است، به نظر می‌رسد در تشکیلات اداری،

به معنی کارمند اداری یا دستیار باشد. در عین حال ملازم در معنی دیگر، مبین ارتباط نزدیک یک شخص با یک صاحب منصب یا عالمی فرهیخته است.

قاضی جهان به تدریج، مدارج ترقی را طی کرد و به فرمان شاه اسماعیل اول به وزارت شاهزاده طهماسب میرزا در شیراز منصوب شد؛ منصبی که راه نفوذ او در دربار صفویان را هموارتر کرد. او برای دستیابی به مقام و منصبی عالی‌تر در دربار، نخست نقش سازنده‌ای در به سلطنت رساندن شاهزاده طهماسب میرزا (حک: ۹۳۰-۹۸۴ ق.) ایفا کرد؛ سپس، از طریق تحکیم مناسباتش با امرای استاجلو و موافقت با ازدواج دخترش با فرزند مصطفی سلطان معروف به کپک سلطان، جایگاه خویش را تا اندازه‌ای تثبیت کرد. کپک سلطان، امیر قبیله استاجلو و صاحب مهم‌ترین منصب حکومتی، یعنی منصب وکیل، بود. قاضی جهان با استفاده از این سیاست‌ها و تدبیرها توانست زمینه پیشرفت خویش را مهیا کند و، سرانجام، در ۹۳۰ هجری، با رأی امرای قزلباش، به وزارت دیوان اعلی برسد (خورشاه، ۱۳۷۹: ۸۵؛ غفاری، ۱۳۴۲، ۲۸۲؛ روملو، ۱۳۸۴: ۱/۱۱۴۱؛ حسینی قمی، ۱۳۸۳، ۱/۳۶۴).

قاضی جهان یکی از موفق‌ترین و مشهورترین وزرای صفویه بود که در دوره وزارت خود دستاوردهای زیادی برای این حکومت به همراه آورد (Mitchell:2009,70). وی در دوران نخست وزارت، که مصادف با چیرگی امرای قزلباش در ساختار سیاسی صفویه بود، توانست از قدرت امیر جمال‌الدین محمد، صاحب مقام «

صدر»، بکاهد. او با حمایت امیران ترکمان، امیر قوام‌الدین اصفهانی را در امر «صدارت» با امیر جمال‌الدین محمد شریک کرد و میان آنان موازنه قدرت پدید آورد (خورشاه ۱۳۷۹: ص ۸۵). قدرت و نفوذ قاضی جهان در دوران نخست وزارتش دیری نپایید و با بروز رقابت‌ها و منازعات سیاسی میان طوایف استاجلو و روملو و تکلو بر سر مناصب حکومتی، قاضی جهان از گردونه قدرت خارج شد. پس از فرار امرای استاجلو به گیلان و حمایت و پشتیبانی قاضی جهان از پناهندگان استاجلوه‌ها که اوضاع ناگواری در گیلان داشتند، موقعیت قاضی جهان به خطر افتاد و، سرانجام، به گیلان فرار کرد (خورشاه ۱۳۷۹: ۹۰؛ روملو، ۱۳۸۴: ۱۱۴۶/۲ - ۱۱۴۹؛ شیرازی، ۱۳۶۹: ۶۳-۶۲؛ قزوینی، ۱۳۸۷: ۱۵۰ - ۱۵۲).

دلیل پناهندگی قاضی جهان به گیلان آن بود که مظفر سلطان، حاکم گیلان در اختلافات داخلی حکومت صفویه از کپک سلطان و استاجلوه‌ها جانب‌داری می‌کرد. استاجلوه‌ها پس از شکست در مقابل اتحاد روملوه‌ها و تکلوه‌ها، به گیلان پناه آوردند و قاضی جهان نیز به آنجا رفت. مظفر سلطان، با شاه طهماسب دشمنی دیرینه‌ای داشت. بنابراین، کار مظفر سلطان در پناه دادن به مغضوبان حکومت، یعنی استاجلوه‌ها و قاضی جهان، چندان بی سبب نبوده‌است (غفاری ، ۱۳۴۲: ۲۸۲-۲۸۳؛ شیرازی، قزوینی، ۱۳۸۷: ۱۵۰-۱۵۲، ۱۸۲). فرار قاضی جهان به گیلان، در دسرهایی را برای وی در پی داشت. هنگام ورود او به گیلان، مظفر سلطان از مریدان شاه قوام‌الدین نوربخش، از صوفیان فرقه نوربخشیه در ری، شده بود. از این رو و به

سبب خصومتی که میان شاه قوام‌الدین و قاضی جهان بود، مظفر سلطان، تحت تاثیر تحریکات شاه قوام‌الدین، قاضی جهان را به زندان انداخت و وی حدود یک دهه از عمر خود را در حبس سپری کرد (روملو، ۱۳۸۴: ۳ / ۱۳۶۹؛ حسینی قمی؛ ۱۳۸۳: ۱۶۰، ۱۶۳).

در ۹۴۲ هجری و در جریان حمله سلطان حسن کارکیا به رشت، مظفر سلطان برای حفظ قدرت خود و مذاکره با سلطان حسن، قاضی جهان را از بند رها کرد و به عنوان نماینده خویش نزد او فرستاد. سلطان حسن پس از مذاکرات بین دو طرف، با احترام، قاضی جهان را روانه تبریز کرد (خورشاه، ۱۳۷۹: ۱۳۰-۱۳۱، ۱۳۳). قاضی جهان پس از رسیدن به دربار صفویه، مورد لطف و عنایت شاه طهماسب قرار گرفت؛ آنگاه در وزارت دیوان اعلی با میر عنایت‌الله خوزانی اصفهانی شریک شد. پس از عزل و قتل خوزانی توسط شاه طهماسب، قاضی جهان، برای دومین بار، به تنهایی بر منصب وزارت تکیه زد (روملو، ۱۳۸۴: ۳ / ۱۳۶۹؛ شیرازی، ۱۳۶۹: ۸۱؛ ترکمان، ۱۳۸۲: ۱ / ۱۶۰).

قاضی جهان در بعضی حوادث و تصمیم‌های مهم حکومتی شاه طهماسب، نقش بسیار مهمی داشت. یکی از آنها دستگیری میر قوام‌الدین نوربخش، رهبر و شیخ طریقت نوربخشیه که در ۹۴۳ هجری در ری واقع شد. میر قوام‌الدین نوربخش سال‌ها پیش از مرگ شاه اسماعیل اول در نواحی ری، که مریدان وی آنجا جمع شده بودند، داعیه قدرت‌طلبی و حکومت در سر می‌پروراند. قدرت‌طلبی میر قوام‌الدین، با

کشمکش‌های داخلی حکومت شاه طهماسب و حملات عثمانی‌ها از به آذربایجان و دیگر مناطق غربی ایران مقارن شده بود؛ این همه، تضعیف حکومت مرکزی و ناامنی در مناطق مرزی ایران را سبب شد (روملو، ۱۳۸۴: ۳/ ۱۲۵۴؛ شیرازی، ۱۳۶۹: ۸۸، تعلیقات، ۲۰۰-۲۰۴؛ حسینی قمی، ۱۳۸۳: ۱/ ۲۷۳-۲۷۴).

قاضی جهان با آگاهی از اوضاع نابسامان حکومت صفویه، در اقدام نخست به مخالفت با میرقوام‌الدین، دشمن دیرینه خود پرداخت. حکومت صفویه را به مقابله با وی ترغیب می‌کرد. سرانجام شاه طهماسب در ۹۴۳ هجری، میرقوام‌الدین را دستگیر کرد. اموال او را مصادره کرد و وی را در تبریز زندانی نمود. بعد از مدتی، میرقوام‌الدین را از تبریز به قلعه النجق در نخجوان بردند و در ۹۴۸ هجری، در همانجا، درگذشت (قزوینی، ۱۳۸۷: ۱۸۷؛ روملو، ۱۳۸۴: ۳/ ۱۲۸۴). بدین ترتیب، یکی از دشمنان داخلی حکومت صفویه، به دست قاضی جهان کنار زده شد. موضوع مهم دیگری که نقش و نفوذ قاضی جهان را در حکومت صفوی آشکار می‌کند، به نقش وی در رهایی یکی از حکام آمل از مخمصه قتل یکی از افراد طبقه سادات در مازندران - به نام میرشاهی - مربوط است. بعد از آنکه عیان شد میرشاهی را آقامحمد، حکمران مازندران در سال ۹۵۲ هجری به قتل رساند، قاضی جهان شفاعت وی را پیش شاه برد. او استدلال کرد که به سبب قتل یک سید، جان و مال فرزندان سادات به خطر نیفتد و، بدین ترتیب، سبب انصراف شاه از حمله به مازندران شد (خورشاه، ۱۳۷۹: ۱۵۳، ۲۳۹).

نقش قاضی جهان در سیاست خارجی حکومت صفویه، نیز، بسیار پراهمیت است. شاه طهماسب اول، اغلب با نظارت و ابتکارهای سیاسی او با سفرهای کشورهای خارجی چون پرتغال و، نیز، مغولان و شیعیان دکن گفتگو می‌کرد. (Mitchell, 2009: 68). یکی از مهم‌ترین فعالیت‌های سیاسی قاضی جهان در سال ۹۵۱ هجری و در جریان پناهنده شدن همایون، دومین شاه سلسله تیموریان هند (حک: ۹۳۷-۹۴۷ ق، ۹۶۲-۹۶۳ ق.) به دربار شاه طهماسب ظهور و بروز یافته‌است. قاضی جهان در این مسئله، سیاست فعالی به کار بست و عهده‌دار میزبانی شاه بایری شد. (خورشاه، ۱۳۷۹: ۱۵۱). چه بسا شاه طهماسب، قاضی جهان را رسماً عهده‌دار میزبانی همایون کرد تا همراه و یار او باشد؛ بنابراین قاضی جهان در سفری که به پیشنهاد همایون برای بازدید از اردبیل و زیارت آرامگاه شاه اسماعیل و اجداد او بود، حضور داشت (خورشاه، ۱۳۷۹: ۱۵۱). مدت‌ها پس از بازگشت همایون به هند، روابط دوستانه قاضی جهان با وی ادامه داشت؛ موید این امر، نامه‌ای است که قاضی جهان در پاسخ به نامه همایون نوشته و اکنون موجود است (برای آگاهی بیشتر از محتوای این نامه، نک: نوائی، ۱۳۶۸: ۶۳-۶۵).

یکی از عواملی که بر استمرار نقش خاندان سادات سیفی در دربار صفویه می‌افزود و زمینه‌های پیوند سیاسی میان آنان را تقویت می‌کرد، ازدواج‌های سیاسی میان خاندان سلطنتی و سادات سیفی بود. خاندان سادات سیفی، با درایت و زیرکی، از این امر، برای تثبیت جایگاه

خویش در دربار استفاده می‌کردند. در ۹۵۷ هجری، یکی از نوادگان قاضی جهان قزوینی به عقد شاهزاده سلطان محمد میرزا، فرزند شاه طهماسب صفوی، درآمد (حسینی جنابدی، ۱۳۷۸: ۵۲۹). همچنین مادر یکی از شاهزادگان صفوی - سلطان حسن میرزا -، دختر میر عبدالعظیم سیفی حسینی، داماد قاضی جهان قزوینی و حاکم گیلان است (واله قزوینی اصفهانی، ۱۳۷۲: ۴۴).

دوران افول و ضعف سادات سیفی و مهاجرت آنان به هند

پس از کناره‌گیری قاضی جهان از منصب وزارت، به سبب کهولت سن و ناتوانی جسمی و، به‌ویژه، بعد از مرگ وی در ۹۶۰ هجری، به تدریج، از قدرت و نفوذ خاندان سادات سیفی کاسته شد و رقیبان و دشمنان آنان کوشیدند موقعیت این خاندان را، روز به روز، متزلزل کنند. یکی از شواهد درستی این گمان، ماجرای است که برای یکی از شخصیت‌های این خاندان به نام میر یحیی بن عبداللطیف سیفی قزوینی پیش آمده بود. میر یحیی بن عبداللطیف، از شخصیت‌های علمی خاندان سادات سیفی و مورد توجه شاه طهماسب بود. ارادت و احترام شاه طهماسب نسبت به میر یحیی، به اندازه‌ای بود که وی را یحیی معصوم صدا می‌زد. اثر تاریخی او، با عنوان *لب التواریخ*، مبین علاقه و تسلط میر یحیی به علم تاریخ است (شاه نوازخان؛ ۱۸۸۸ م: ۳/ ۸۱۲-۸۱۳). این کتاب تاریخ عمومی که در فاصله سال‌های ۹۴۴-۹۵۷ هجری نگاشته شد، برای فهم تاریخ ایران از پیشدادیان تا صفویان و نیز چند دهه نخست صفویه مفید است. در حدود ۹۶۰ هجری، برخی

از رقیبان و دشمنان میر یحیی به شاه طهماسب وانمود کردند که میر یحیی و فرزند - میر عبداللطیف -، نه تنها به مذهب اهل سنت وفادارند، بلکه مقتدا و پیشوای اهل تسنن شهر قزوین هستند. این سخنان را، زمانی که شاه طهماسب در سفر آذربایجان بود، به اطلاع وی رساندند. به دنبال برانگیختن خشم شاه علیه میر یحیی، قورچی ویژه‌ای به قزوین فرستاده شد تا میر یحیی و خانواده‌اش را بازداشت کردند و به اصفهان برد. هنگام صدور فرمان بازداشت میر یحیی، پسر دوش - میر علاءالدوله کامی قزوینی، مؤلف *تذکره نقایس المآثر* - در آذربایجان حضور داشت و به محض اطلاع از دستور بازداشت پدر، به سرعت، موضوع را به وی گزارش کرد. اما میر یحیی، به سبب ضعف و پا گذاشتن در سن هفتاد و پنج سالگی، نتوانست از قزوین فرار کند و، به ناچار، همراه قورچی به اصفهان رفت. سرانجام میر یحیی، بعد از تحمل ۲۱ ماه حبس، در ۹۶۲ هجری در زندان درگذشت. گرچه خبر رسانی میرعلاءالدوله برای خود میر یحیی مفید واقع نشد؛ برای پسر بزرگ میر یحیی - میر عبداللطیف - بسیار مفید واقع شد. میر عبداللطیف با شنیدن این خبر، به همراه تعدادی از اعضای خانواده، به گیلان فرار کرد. پس از مدتی از آنجا، به دعوت همایون شاه تیموری راهی هند شد (همان).

از ارسال این دعوت نامه احتمال می‌رود که در جریان سفر همایون به ایران در ۹۵۱ ق. و اقامت چند ماهه‌اش در قزوین، بین همایون و خانواده میر یحیی آشنایی پیدا شده باشد (سوکمار رای، ۱۳۸۳: ۵۴-۱۰۰). به هر حال، خدمات

میر عبداللطیف در هند (۹۶۴ ه.ق.)، از طرف بیرم خان به عنوان «معلم» شاه برگزیده شد (شاه نوازخان، ۱۸۸۸ م: ۳/ ۸۱۳-۸۱۴).

میر عبداللطیف، تعصب دینی و مذهبی نداشت و، به ظاهر، برخی اندیشه‌های دینی و مذهبی او مورد پسند شیعه‌ها و سنی‌ها واقع می‌شد. به نظر می‌رسد که تعلیمات میر عبداللطیف به اکبر شاه در شکل‌گیری اندیشه شاه برای چگونگی مواجهه با پیروان مذاهب مختلف (صلح کل) بی‌تأثیر نبوده باشد. پس از گذشت سه یا چهار سال، میر عبداللطیف جایگاه بهتری در دربار بابری یافت و یکی از مقربان و ملازمان مورد اعتماد و وفادار به اکبر شاه شد. در این زمان، از طرف شاه بارها به مأموریت‌های سیاسی فرستاده می‌شد که از نمونه‌های آن، می‌توان به ابلاغ خبر برکناری بیرم خان از منصب وکیل‌السلطنه در ۹۶۷ هجری و راضی کردن وی به سفر حج و ترک هند اشاره کرد (علامی، ۱۸۸۷ م: ۲/ ۱۹؛ شاه نوازخان، ۱۸۸۸ م: ۳/ ۸۱۴؛ تتوی، ۱۳۷۸: ۶/ ۵۹۵-۵۹۶). پس از مرگ بیرم خان، از نفوذ و اعتبار میر عبداللطیف کاسته نشد و همچنان می‌توانست در مواردی بر رأی و نظر شاه نسبت به برخی مسائل حکومتی تأثیرگذار باشد. نقش میر عبداللطیف در وساطت برای بخشوده شدن یکی از درباریان به نام علیقلی، که به سبب نافرمانی در تعقیب بود، نشان از استمرار اهمیت و اعتبار او نزد تیموریان هند دارد (تتوی، ۱۳۷۸: ۸/ ۵۸۱۳).

سرانجام میر عبداللطیف، پس از دو دهه حضور در دربار بابریان، در ۹۸۱ هجری در قصبه سیکری در نزدیکی اجمیر درگذشت. در طی نزدیک به دو دهه حضور مستمر میر عبداللطیف در دربار بابری، زمینه ترقی دوفرزند وی، یعنی میر غیاث‌الدین علی و میر محمد شریف، مهیا شد؛

قاضی جهان به همایون، سبب تحکیم روابط وی با بابریان شده بود. ظاهراً همایون با اطلاع از شرایط نامناسب و ناگوار سادات سیفی در گیلان و به پاس ارج نهادن به خدمات قاضی جهان به خود، آنان را به سرزمین هند دعوت کرد. سرانجام میر عبداللطیف و تنی چند از اعضای خانواده‌اش، در اوایل ربیع الثانی ۹۶۳ هجری. به هند رسیدند؛ اما اندکی پیش از ورود آنان، یعنی در ۱۵ ربیع الاول ۹۶۳ هجری، همایون درگذشته بود. با این حال، اکبرشاه (حک: ۹۶۳-۱۰۱۴ ق.). جانشین نوجوان همایون و برخی درباریان او که از مقام جایگاه بالای علمی و ویژگی‌های اخلاقی میر عبداللطیف و پدرش در ایران مطلع بودند، به نحو شایسته‌ای از این فراریان استقبال کردند (علامی، ۱۸۸۷: ۱۹/۲).

از خوش‌شانسی میر عبداللطیف آن بود که هنگام ورود به دربار تیموریان، اختیار تمام امور حکومت شاه نوجوان در دست وکیل‌السلطنه ایرانی او، یعنی بیرم خان بن سیف علی بیگ بهارلو، بود (همان، ۲/ ۷، ۱۷؛ تتوی، ۱۳۷۸: ۶/ ۵۶۵). بیرم خان در جریان شکست همایون از شیرخان افغان و مجادله بعدی او با شاهزادگان بابری و، سرانجام، سفر وی به ایران، همواره به همایون وفادار ماند و اعتماد شاه بابری را به خود جلب کرد. او نقش مهمی در تشویق همایون برای سفر به ایران در شوال ۹۵۰ ه.ق. و امیدوار کردن او به حمایت شاه طهماسب داشت و همواره یار و همراه او در سفر به ایران بود (گلبدن بیگم، ۱۹۰۲: ۶۱، ۶۵-۶۶؛ سوکمار رای، ۱۳۸۳: ۲۴، ۲۷). بنابراین، می‌توان گفت که با توجه به حضور بیرم خان در دربار صفوی، رابطه دوستانه‌ای میان او و قاضی جهان شکل گرفته بود و همین امر سبب مهاجرت برخی از خاندان سادات سیفی و استقبال شایسته از آنان شد. حتی یک سال بعد از استقرار

زیرا در ایام طولانی اشتغال میر عبداللطیف به آموزش و ملازمت شاه، فرصت آشنائی و دوستی فرزندان میر عبداللطیف با شاه جوان دست داده بود. در اواخر عمر میر عبداللطیف و حتی سال های نخست پس از مرگ وی، ارتباط اکبرشاه با این دو پسر او به اندازه ای صمیمی بود که آنها، همبازی شاه در چوگان بودند. این آشنائی، زمینه ورود میر غیاث الدین علی به دربار را فراهم کرد و سبب شد وی، به سرعت، به یکی از ملازمان مقرب و مورد اعتماد اکبرشاه شد. او حتی در سفرهای جنگی، همراه شاه بود و به سبب این قرب و اعتماد روزافزون، در ۹۸۹ هجری به «نقیب خان» ملقب شد (علامی، ۱۸۸۷م: ۳۵-۳۶، ۴۹، ۱۷۲-۱۷۳، ۳۵۶).

بخشی دیگر از اعتبار و نفوذ نقیب خان در دربار اکبر شاه، متأثر از جایگاه علمی او و احاطه وسیع وی بر علوم مختلف بود. او همواره تواریخ، قصص، حکایات و افسانه‌های فارسی و هندی را برای شاه می‌خواند. همچنین، در این زمان، در شمار نخستین کسانی بود که به تألیف اثر بزرگ *تاریخ الفی* مأمور شدند؛ اما پس از مدتی، این کار بیشتر به ملا احمد تنوی واگذار شد. نقیب خان در ترجمه کتاب *مهابهارات*، از زبان سانسکریت به زبان فارسی، با عنوان *رزم نامه*، مشارکت داشت. ترجمه این اثر که کهن‌ترین اثر حماسی هندوان است، بر عهده گروهی از مترجمان - چون عبدالقادر بن ملوک شاه بداونی، صاحب کتاب *منتخب التواریخ* - گذاشته شده بود. بداونی که از علمای مسلمان غیر ایرانی دربار تیموریان هند بود، خود را بسیار متأثر از نقیب خان می‌داند؛ این امر نشان می‌دهد که نفوذ سادات سیفی مهاجر میان علمای غیرایرانی نیز بسیار در خور توجه

بوده‌است. بداونی، ضمن اشاره به علم و دانش نقیب خان و اهمیت وی میان علمای دربار اکبر شاه، خود را در علم جفر شاگرد نقیب خان معرفی می‌کند و تأکید می‌کند که از مقربان خاص او بوده و آشنائی دیرینه‌ای با وی داشته است (بداونی، ۱۳۷۹: ۲/ ۲۱، ۱۲۱، ۲۲۲-۲۲۳).

نقیب خان با فراهم ساختن زمینه‌های دو ازدواج سیاسی میان خاندان سلطنتی بابری و سادات سیفی، کمک فراوانی به تثبیت و ارتقای بیش از پیش موقعیت خود و سادات سیفی کرد. همسو با آن، پسرعموی نقیب خان - شاه غازی - با یکی از خواهران ناتنی اکبرشاه ازدواج کرد؛ همچنین، دختر عموی نقیب خان - دختر قاضی عیسی - به ازدواج اکبرشاه درآمد. نقیب خان با تدابیری چون کمک به برقراری پیوندهای سببی سادات با خاندان سلطنتی، توانست موقعیت عالی خویش را تا اواخر حکومت اکبرشاه حفظ کند (بهکری، ۱۹۶۶: ۱/ ۲۳۷؛ شاه‌نواز خان، ۱۸۸۸م: ۳/ ۸۱۵-۸۱۶).

بخشی دیگر از ایفای نقش و اثرگذاری سادات سیفی مهاجر در هند را باید در استفاده احتمالی آنها از موقعیت درباری خود برای کمک به دیگر مهاجرین ایرانی جستجو کرد. یکی از شواهد این امر، هم‌زمانی اوج اعتبار و اهمیت خاندان سادات سیفی در دربار بابرین با منصب گرفتن تنی چند از افراد خاندان آقا ملا دواتدار قزوینی در حکومت تیموریان هند است. آقا ملا دواتدار قزوینی، از رجال دربار شاه طهماسب اول صفوی بود و سه تن از فرزندانش - میرزا بدیع الزمان، میرزا احمد بیگ و محمد زمان - نیز عهده‌دار وزارت و مسولیت‌های اداری در برخی نواحی - ایران بودند. میرغیاث‌الدین علی (متوفی ۹۸۹ ق)، نخستین فرزند آقا ملا دواتدار قزوینی

است که به هند مهاجرت کرد. و در ابتدای سلطنت اکبر شاه، به جمع منصب‌داران بآبری پذیرفته شد (ترکمان، ۱۳۸۲: ۱/۱۶۵-۱۶۶؛ Ram Kuval: 1985, 124). به رغم سکوت منابع در باب چگونگی رابطه و ارتباط خاندان سادات سیفی با خاندان آقا ملا دواتدار قزوینی در دربار صفوی، بعید به نظر می‌رسد که این دو خاندان هیچ ارتباط و آشنایی با یکدیگر نداشته باشند. اگر چه اکبر شاه می‌کوشید که از عناصر ایرانی در دیوان‌سالاری استفاده کند، احتمال دارد سادات سیفی از اعتبار و موقعیت برجسته خود در دربار اکبرشاه برای دستیابی میر غیاث‌الدین علی و دیگر بستگان وی به مشاغل مهم بآبری استفاده کرده باشند. در فاصله سال‌های ۹۶۳ تا ۱۰۱۴ هجری که روند صعودی موقعیت سادات سیفی ادامه داشت، دو نفر از افراد سرشناس خاندان آقا ملا دواتدار، یعنی غیاث‌الدین علی و جعفرخان قزوینی، برای مدتی عهده‌دار دو منصب وزیر دیوان‌اعلی و میربخشی اکبرشاه بودند که از مهمترین مناصب حکومت بآریان است (قزوینی، ۱۳۹۳: مقدمه مصحح، ر-ز).

دوره طلایی اعتبار سادات سیفی مقیم هند با مرگ اکبرشاه (۱۰۱۴ق)، به پایان رسید؛ هرچند مرگ اکبرشاه به معنی تنزل کامل این خاندان نیست. ظاهراً جانشینان اکبر شاه، برای تربیت خود و یا فرزندان خویش از معلمان منتسب به سادات سیفی استفاده نکرده‌اند. اما نکته، جالب آنکه، به موازات ضعف و افول سادات سیفی در دربار بآریان، شاهد ترقی روزافزون خاندان آقا ملا دواتدار قزوینی در دربار این حکومت هستیم. موقعیت سادات سیفی بعد از مرگ اکبر شاه، از خلال بررسی وضعیت نقیب خان و بستگانش

مشخص می‌شود. نقیب خان در زمان سلطنت جهانگیرشاه (حک: ۱۰۱۴-۱۰۳۷ ق.)، فرزند و نخستین جانشین اکبر، همچنان از مقربان و ملازمان دربار بود. نقیب خان در عهد جهانگیرشاه، کوشید با برقراری روابط دوستانه و پیوندهای سببی میان سادات سیفی و برخی از شخصیت‌های معتبر و متنفذ مهاجر ایرانی مقیم هند- مانند غیاث‌الدین اعتمادالدوله تهرانی، میرجمال‌الدین انجو شیرازی، میرزا یوسف‌خان رضوی مشهدی - سیاست و راهبردی دیگر برای استحکام و ترقی موقعیت خود و سادات سیفی مقیم هند اتخاذ کند (بکهری، ۱۹۶۶م: ۱/۲۳۷؛ شاه نوازخان، ۱۸۸۸م: ۳/۸۱۶-۸۱۷).

سرانجام نقیب خان، در ۱۰۲۳ هجری در شهر اجمیر درگذشت و در نزدیک آرامگاه صوفی بزرگ، خواجه معین‌الدین چشتی، به خاک سپرده شد. با درگذشت نقیب خان، موقعیت سادات سیفی ضعیف‌تر شد. یکی از شواهد تنزل اعتبار و موقعیت سادات سیفی در عهد سلطنت جهانگیر، سرنوشت نامناسب برادرزاده نقیب خان - کوکب بن قمرخان بن میر عبداللطیف - است. کوکب قزوینی در ۱۰۱۹ هجری به اتهام انحراف مذهبی - همراه با عبداللطیف بن نقیب خان قزوینی، شریف خان بن نقیب خان قزوینی و شاهپور بن اعتمادالدوله تهرانی - دستگیر شد و به زندان افتاد. او بعد از رهایی از حبس، به خدمت در منطقه دور افتاده و جنگی دکن فرستاده شد. پس از مدت‌ها استقرار در آنجا و ناامیدی از پیشرفت خویش، در ۱۰۲۶ هجری مسلک درویشی پیشه کرد. کوکب خان، مدتی بعد و در هنگام سفر

جهانگیر به دکن، به دام ماموران شاه بابری افتاد. پس از اطلاع جهانگیر از وضع پریشان و حال و روز نامساعد او، تنها اندکی بر منصب و مواجیش افزوده شد (بهکری، ۱۹۶۶م: ۱/ ۲۳۷؛ شاه نواز خان، ۱۸۸۸م: ۳/ ۸۱۶-۸۱۷؛ جهانگیر، ۱۳۵۹: ۸۳-۲۲۱).

احیای قدرت سادات سیفی در دوران شاه

عباس اول

با مهاجرت شماری از سادات سیفی به هند در دهه چهارم حکومت شاه طهماسب اول صفوی، بسیاری از اعضای این خاندان، همچنان، در قلمرو صفویه باقی ماندند، و در حفظ جایگاه اجتماعی خود و نیز بازیابی موقعیت گذشته در حکومت و دربار صفویه کوشیدند. یکی از شواهد این امر، سرنوشت شخصی است به نام میر مخدوم. او نوه دختری قاضی جهان و فرزند میر شریف شیرازی بود. میرمخدوم در اواخر دوران شاه طهماسب اول، مورد بی مهری قرار گرفت و اتهام گرایش به مذهب اهل تسنن به وی زده شد. به رغم بی توجهی شاه، موقعیت اجتماعی وی تنزل نیافت و همچنان به فعالیت های مذهبی و برگزاری مجالس و عظ و بحث در قزوین پرداخت و مردم نیز در مجلس وی حضور گسترده داشتند. پس از مرگ شاه طهماسب و به سلطنت رسیدن شاه اسماعیل دوم (حک: ۹۸۴-۹۸۵ ق)، میر مخدوم به پشتوانه پریخان خانم (خواهر منتفذ شاه)، مورد عنایت و توجه دربار صفوی قرار گرفت؛ از این رو منصب «صدارت»، به، اشتراک با شاه عنایت الله نقیب

اصفهانی، به وی تفویض شد (ترکمان، ۱۳۸۲: ۲۰۷/۱، افوخته ای نظری، ۱۳۷۳: ۴۰) میر مخدوم پس از اینکه در جایگاه خویش ثبات یافت، آشکارا، از گرایش های شاه اسماعیل دوم نسبت به مذهب تسنن حمایت کرد. وی در مباحثات و مناظراتی که با علمای شیعه داشت، حمایت خود از شاه را ابراز می کرد. البته جاه طلبی های سیاسی وی در این امر بی تاثیر نبوده و خود نیز به آن اقرار کرده است. به هر حال کوشش های میر مخدوم برای جلب رضایت شاه بی نتیجه ماند؛ زیرا هنگامی که مخالفت امرای قزلباش و علمای شیعی با شاه اسماعیل بالا گرفت و مسئله حفظ تخت سلطنت در اولویت شاه قرار گرفت، وی تغییر موضع داد و، به این سبب، روند امور دگرگون شد. نخست، سلطان حسن میرزای هجده ساله، برادرزاده شاه و نوه دختری قاضی جهان، برای حذف گزینه های احتمالی جانشینی شاه اسماعیل دوم به قتل رسید. سپس، میرزا مخدوم صدر نیز متهم شد که با سخنانش سبب بدنامی شاه شده است؛ زیرا به صراحت مردم می گوید که حضرت شاه میل به مذهب تسنن دارد. به سبب این امر، میر مخدوم به زندان افتاد. او تا هنگام مرگ شاه اسماعیل دوم (رمضان ۹۸۵ ق) در بند بود. پس از آزادی تمامی زندانیان به دستور پری خانم، او نیز آزاد شد. اما به سبب شرایط و اوضاع نامناسب ایران، پس از مرگ شاه اسماعیل، میر مخدوم تصمیم گرفت برای زیارت عتبات عالیات روانه بغداد شود. بعد از مدتی، از جانب حکومت عثمانی به عنوان قاضی القضاة مکه برگزیده شد و، سرانجام، در

آنجا درگذشت (ترکمان، ۱۳۸۲ : ۲۱۴/۱-۲۱۷)

ناکامی میر مخدوم و مهاجرت وی از ایران، به معنی حذف سادات سیفی از صحنه سیاسی صفویه و ایران نیست. مقطع بعدی حضور مجدد این خاندان در حکومت صفویه، در دوران سلطنت شاه عباس اول (حک: ۹۹۶-۱۰۳۸ ق.) است. در عهد شاه عباس و در حالی که نقش سادات سیفی در دربار تیموریان هند بسیار تنزل یافته بود، بار دیگر شاهد پیشرفت موقعیت آنان در دربار و امور حکومتی صفویه و احیای نسبی نقش سیاسی آنان هستیم. شاهد این ادعا، شغل میر معزالدین محمد مشهور به قاضی خان قزوینی، فرزند امیر برهان‌الدین محمد الحسینی، است که از افراد برجسته این خاندان در نیمه نخست قرن یازدهم بود.

قاضی خان در ۱۰۱۵ هجری، یعنی در دوره شاه عباس اول و هم‌زمان با حضور نقیب خان در دربار بابرین، به یکی از مهم‌ترین مناصب حکومت صفویه، یعنی منصب «صدارت»، دست یافت. این انتصاب گویای آن است که سادات سیفی، همچنان، اهمیت و اعتبار داشتند. احتمالاً شاه عباس، افزون بر امید به کسب مشروعیت بیشتر از طریق تظاهر احترام به سادات، پیشینه و تجربه طولانی این خاندان در امور حکومتی را نیز در نظر داشته و برخی از مناصب مهم حکومتی را به ایشان سپرده است. موقعیت قاضی خان قزوینی در دربار شاه عباس به شکلی بود که علاوه بر تصدی منصب صدر، گاهی به عنوان نماینده شاه و شخص مورد اعتماد او، در مذاکره با سفرای خارجی شرکت داشت.

یکی از مهم‌ترین اقدامات قاضی خان قزوینی در امور سیاست خارجی شاه عباس، فرستادن او

به عنوان نماینده ایران در مذاکره صلح با عثمانی‌ها و گفتگو برای معین کردن حدود و ثغور مرزهای دو حکومت طی سال‌های ۱۰۱۹-۱۰۲۵ هجری است. شاه عباس در پاسخ به حضور سفیر ویژه عثمانی در ایران برای مصالحه، قاضی خان صدر را با گروهی کثیر از قضات و علما و به همراه هدایای بسیار به دربار عثمانی فرستاد (ترکمان، ۱۳۸۲: ۸۴۸/۲-۸۴۹؛ حسینی جنابدی، ۱۳۷۸: ۸۳۷). قاضی خان در مدت طولانی اقامت در استانبول، با وزرا و پادشاهان و علمای اهل سنت در باب صلح گفتگو کرد. قرار مصالحه، بر طبق صلح نامه شاه سلیمان با شاه طهماسب اول گذارده شد. در باب تعیین مرزهای شمال غربی و غرب، با توجه به تغییراتی که از زمان صلح مذکور تا این هنگام (۱۰۲۲ق) رخ داده بود، قراردادهایی گذاشته شد. اما ظاهراً به دلیل نارضایتی گرجیان و اکراد و تحرکات اعتراض آمیزی که در این باره داشتند، مذاکرات صلح ایران و عثمانی به نتیجه مطلوب نرسید (ترکمان، ۱۳۸۲: ۸۶۳/۲-۸۶۵).

قاضی خان یک‌بار دیگر در سال ۱۰۲۵ هجری و در گیرودار جنگ شاه‌عباس با عثمانی، برای مذاکره درباره تقاضای مصالحه از سوی عثمانی‌ها، به ارزروم سفر کرد تا دوباره در باب مقدمات صلح و شرایط آن گفتگو کند. اما این دور از مذاکرات نیز، با نپذیرفتن شرایط ایران از سوی دربار عثمانی، بی‌نتیجه ماند (همان، ۱۳۸۲: ۹۰۹/۲-۹۱۱).

قاضی خان تا سال ۱۰۲۶ هجری، در منصب صدارت باقی ماند. در این سال، گویا به سبب زیاده‌روی و اسراف‌کاری‌هایی که در مصرف بودجه اوقاف داشت، از صدارت معزول شد. وی

در اوایل سال ۱۰۳۰ هجری و پس از یک دوره بیماری، در قصبه طرشت ری درگذشت و در مشهد مقدس دفن شد (همان، ۹۶۶/۲، ۹۲۸، ۱۰۸۹).

با توجه به گزارش برخی منابع مربوط به دوره شاه صفی (حک: ۱۰۳۸-۱۰۵۲ ق.)، پس از مرگ قاضی خان، بازماندگانش بر سر اموال و املاک او اختلاف پیدا کردند؛ سرانجام، با دخالت یکی از درباریان این اختلافات حل و فصل شد (حسینی، ۱۳۸۸: ۲۲۲-۲۲۳). گویا بعد از این تاریخ، هیچ یک از افراد خاندان سادات سیفی به منصب مهم دیوانی و درباری نرسید. اما این امر به معنی افول کامل موقعیت اجتماعی سادات سیفی نیست و، همچون گذشته، شماری از آنها به حضور خود در عرصه های مختلف فرهنگی و علمی و هنری ادامه دادند. البته موقعیت اجتماعی و جایگاه سیاسی سادات سیفی در عهد صفویه، در فراهم ساختن اسباب و شرایط نقش آفرینی تنی چند از اعضای این خاندان در زمینه فرهنگی و علمی و ادبی موثر بوده است.

دوران حکومت شاه عباس اول یکی از دوره های درخشان حضور سادات سیفی در زمینه های فرهنگی بود. میرعماد سیفی قزوینی (۹۶۱-۱۰۲۴ق)، یکی از مشهورترین خطاطان عصر صفوی در این عصر می زیست. تبحر وی در خوشنویسی تا اندازه ای بود که همپا و همتای وی ظهور نکرده است. پس از قتل میرعماد در ۱۰۲۴ هجری، شرایط برای خانواده وی نامساعد شد. هر یک از آنان، از ترس برخورد شدید حاکمیت، به نواحی مختلف پراکنده شدند. میر ابراهیم، فرزند میرعماد، یکی از شاگردان معروف میرعماد بود که میان خوشنویسان به خوبی خط، به ویژه کتابت،

مشهور بود. وی پس از مرگ پدرش به مشهد سفر کرد و چهارده سال در آنجا به کار خوشنویسی مشغول شد. وی در ۱۰۳۸ هجری، یعنی مصادف با مرگ شاه عباس، شرایط را مساعد دید و به قزوین بازگشت و، سرانجام، در همان جا درگذشت. گوهرشاد خانم، دختر میرعماد، یکی از خطاطان ماهر، به ویژه در نستعلیق، در این دوره بود. وی پس از مرگ پدرش، مدتی در اصفهان باقی ماند و سپس در ۱۰۳۲ هجری به قزوین رفت و در ۱۰۳۸ هجری در همان جا درگذشت. میر محمد امین سیفی قزوینی، نوه میرعماد حسینی، نیز، از خوشنویسان نامدار ایرانی است. وی کتابدار شاه عباس بود و در ثلث، نسخ و نسعلیق تبحر داشت. درخشش سادات سیفی در عرصه های فرهنگی، بعد از دوران شاه عباس اول نیز ادامه یافت. یکی از افراد این خاندان که در دوران شاه صفی و شاه عباس دوم (حک: ۱۰۵۲-۱۰۷۷ق)، همچنان، در دربار صفویه به خوشنویسی اشتغال داشت، عبدالرزاق قزوینی، یکی از خواهرزاده های میرعماد قزوینی است. عبدالرزاق در دوران شاه عباس اول، منزلت بالایی نزد شاه داشت و برخلاف دیگر اعضای خانواده و بستگان میرعماد، که از قتل او ناراحت بودند و از دربار صفوی دوری می جستند، همچنان تا هنگام، مرگ از کاتبان دربار باقی ماند (برای آگاهی بیشتر در باب میرعماد و خاندانش، نک: عموزاد مهدیرجی، ۱۳۸۹: ۳۳-۴۷).

شماری از سادات سیفی، افزون بر خوشنویسی، در شمار علما و دانشمندان و ادیبان بزرگ آن روزگار بوده اند. مثلاً، سید محمد بن

محمد مهدی حسینی سیفی قزوینی (متوفی حدود ۱۱۵۰ق) ملقب به قوام الدین و متخلص به «سیفی»، «جمال» و «قوام»، از فقها، محدثان، اندیشمندان و ادیبان اواخر قرن یازدهم و نیمه اول قرن دوازدهم هجری است. وی پس از تکمیل تحصیلات مقدماتی در قزوین، برای فراگیری دروس عالی به اصفهان مهاجرت کرد و در محضر درس علامه محمدباقر مجلسی و آیت الله شیخ جعفر کمره‌ای اصفهانی حاضر شد (تهرانی، ۱۳۶۲: ۱/۶۰۳). قوام الدین صاحب آثار بی‌شماری در حوزه‌های مختلف علوم اسلامی - چون فقه، حدیث، اخلاق و ادبیات است که بیشتر آنها را به نظم کشیده است. مهم‌ترین و مشهورترین اثر وی، کتاب *نظیم اللالی*، منتخب چهل حدیث از ائمه معصومین (ع)، است که به قالب نظم کشیده شده و آن را در ۱۱۰۲ هجری به شخصی به نام آقامحمود بیک جبهدار باشی تقدیم کرده است. او در این اثر، ابتدا نام کتابی را که حدیث از آن نقل شده ذکر می‌کند، سپس متن حدیث را می‌آورد، آنگاه حدیث را به یک رباعی فارسی بر می‌گرداند (برای آگاهی بیشتر در باب قوام الدین و آثارش، نک: همان، ۱/۴۵۲، ۴۷۱، ۴۸۴، ۴۹۰، ۵۰۴، ۹/۴۸۷؛ گودرزی، ۱۳۷۸: ۳۶۵-۳۶۹).

بحث و نتیجه‌گیری

سادات سیفی قزوین، به عنوان یکی از پرنفوذترین خاندان‌های محلی در تاریخ ایران، از سادات و علما بودند و سابقه و پیشینه خوبی تجربه و دانش دیوانی و اداری داشتند. این

ویژگی‌ها، زمینه و اسباب ورود و ترقی شماری از سادات سیفی در دربار تنی چند از سلاطین صفویه و تیموریان هند را مهیا ساخت. به رغم راهیابی سادات سیفی به دربار صفویه در عهد شاه اسماعیل اول، دوره مهم ترقی آنها در عهد شاه طهماسب اول بود. پس از ضعف و افول موقعیت این خاندان در آغاز دهه چهارم حکومت شاه طهماسب، شماری از سادات سیفی به هند مهاجرت کردند و مورد لطف و احترام بابریان قرار گرفتند. در راهیابی سادات سیفی به دربار بابریان عواملی چون آشنایی قاضی جهان قزوینی با همایون شاه بابری و استقبال اکبر شاه از دانشمندان و دیوان سالاران مهاجر ایرانی، به اندازه وابستگی این خاندان به طبقه محترم سادات و موقعیت اجتماعی آنان، تأثیر داشته است.

خاندان سادات سیفی در دوره نخست حیات سیاسی خود، یعنی در عهد شاه طهماسب اول، قدرت و نفوذ فراوانی در تشکیلات دیوانی حکومت صفویه داشتند. قاضی جهان قزوینی، با اقتدارترین و مشهورترین فرد این خاندان بود که چندین سال بر منصب وزارت شاه طهماسب تکیه زد. وی در مدت وزارت خود نفوذ و اعتبار زیادی داشت و بارها بر تصمیم‌های شاه در امور داخلی و سیاست خارجی اعمال نظر کرد. یکی از وقایعی که نشان از نفوذ قاضی جهان دارد، سیاست شاه طهماسب اول در قبال پناهنده شدن همایون شاه تیموری به ایران است. از رهگذر ایمن‌مأموریت و آشنایی و دوستی قاضی جهان با همایون، بستر ارتباطات بعدی خاندان سادات سیفی با تیموریان هند مهیا شد.

پس از قاضی جهان قزوینی، نقش سیاسی

سادات سیفی رو به افول گذاشت و شخصیتی در خاندان سادات سیفی ظهور نکرد که در عرصه امور حکومتی و دیوانسالاری شاه طهماسب اول نقشی چشمگیر داشته باشد. در زمان سلطنت شاه اسماعیل دوم، فرزند شاه طهماسب، میر مخدوم، نوه دختری قاضی جهان، به صدارت منصوب شد، اما مسئولیت او دیری نپایید و قدرت و نفوذ جلدش را نداشت.

سادات سیفی، بنا به دلایل مختلفی چون گرایش مذهبی برخی از اعضای خاندان و چگونگی روابط این خاندان با شاهان و دیگر خاندانهای رقیب، دوران پرفراز و نشیبی را در حکومتهای صفویه و تیموریان هند سپری کرده اند، از این رو، یکی از راهکارها و سیاستهایی که برای تثبیت قدرت و حفظ منافع خویش در پیش گرفتند، برقراری ازدواجهای سیاسی با سلاطین و درباریان و ایجاد پیوندهای سببی با خاندان سلطنتی بود. این ازدواجها بیشتر به پیشنهاد سادات سیفی و با قصد و غرضهای سیاسی بود.

با اینکه سادات سیفی در حوزه تشکیلات دیوانی تجربه داشتند و حتی برخی از مناصب، چون قاضی القضاة، موروثی منتقل می شد، اما، به ظاهر، در دربار تیموریان در این بخشها به کار گرفته نشدند. میرعبداللطیف تنها به معلمی اکبرشاه نوجوان برگزیده شده بود و از مقربان دربار به شمار می آمد. نقیب خان نیز بیشتر به سبب تسلط بر علوم مختلف و دانستن زبانهای گوناگون، مورد عنایت اکبرشاه و جهانگیرشاه بود. به نظر می رسد مقارن با ظهور و قدرت یابی خاندان آقا ملا دواتدار قزوینی در دربار جهانگیر شاه تیموری، به تدریج از نفوذ سادات سیفی در دربار تیموریان کاسته شد.

همزمان با تنزل موقعیت سادات در دربار بایران، بار دیگر شانسی به آنان در ایران روی آورد و یکی از افراد خاندان سادات سیفی به نام قاضی خان،

از طرف شاه عباس اول به منصب صدر برگزیده شد. به دنبال این امر، دوباره، تا اندازه ای، قدرت سادات سیفی در حکومت صفویه احیاء شد و این خاندان از لحاظ سیاسی جان تازه ای می یابد. اما این امر به درازا نکشید و با مرگ قاضی خان، دیگر هیچ یک از شخصیتهای سادات سیفی به مناصب دیوانی و اداری حکومت صفویه دست نمی یابد.

خاندان سادات سیفی، بنا به دلایل مختلف، چند بار، جایگاه سیاسی و حکومتی خود را در حکومت صفویه از دست دادند، اما حیات فرهنگی و علمی آنان در جامعه صفوی کمابیش، استمرار داشت. از شواهد این امر آنکه در کنار برخی از شخصیتهای برجسته هنری از این خاندان چون میرعماد در دوران شاه عباس اول، برخی از اعضای سادات سیفی در دورههای بعد از شاه عباس اول نیز در خوشنویسی سرآمد بودند. افزون بر این، بعضی از اعضای وابسته به خاندان سادات سیفی، مانند سید محمد بن محمدمهدی حسینی سیفی، از علما و اندیشمندان سرشناس عصر خود به شمار می آمدند

منابع

- افوشته ای نطنزی، محمود بن هدایت الله (۱۳۷۳). *تقاوه الاثار فی ذکر الاخیار در تاریخ صفویه*. به اهتمام احسان اشراقی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- بداونی، عبدالقادر (۱۳۷۸). *منتخب التواریخ به تصحیح مولوی احمد علی صاحب*. با مقدمه و اضافات توفیق ه. سبحانی تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- بکهری، شیخ فرید (۱۹۹۶). *ذخیره الخوانین*. به کوشش معین الح. کراچی.
- تتوی، قاضی احمد و آصف خان قزوینی (۱۳۷۸). *تاریخ الفی*. به کوشش سید علی آل داوود. تهران: فکر روز.
- ترکمان، اسکندربیک (۱۳۸۸). *تاریخ عالم آرای عباس*.

- چاپ ایرج افشار تهران: امیرکبیر.
- تهرانی آقا بزرگ (۱۳۶۶). *الذریعه الی تصانیف الشیعه*. بیروت: دارالاضواء.
- جهانگیر (۱۳۵۹). *توزک جهانگیری*. به کوشش میرزا محمد هادی معتمد الحذمت. لکهنو: مطبع نول کشو حسینی جنابدی، میرزابیگ حسن (۱۳۷۸). *روضه الصفویه به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد*. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- حسینی سوانح نگار تفرشی (۱۳۸۸). *تاریخ شاه صفی (تاریخ تحولات ایران در سال های ۱۰۳۸-۱۰۵۲ ه.ق.*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محسن بهرام نژاد تهران: میراث مکتوب.
- حسینی قمی، قاضی احمد بن شرف الدین الحسین (۱۳۸۳). *خلاصه التواریخ به تصحیح احسان اشراقی*. تهران: موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- خورشاه بن قباد الحسینی (۱۳۷۹). *تاریخ ایلیچی نظام شاه*. تصحیح، تحشیه، توضیح و اضطلاع محمد رضا نصیری. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- روملو (۱۳۸۴). *حسن، احسن التواریخ*. تصحیح عبدالحسین نوائی. تهران: اساطیر.
- سام میرزای صفوی (۱۳۸۴). *تذکره تحفه سامی*. تصحیح و تحشیه رکن الدین همایون فرخ تهران: اساطیر.
- سوگمار رای (۱۳۸۳). *همایون در ایران*. ترجمه کیوان فروزنده شهرکی. تهران.
- شاه نوازخان، میرعبدالرزاق صمصام الدوله (۱۸۸۸ م). *مآثر الامرا کلکته*: مطبع آردوکائید.
- شیرازی، عبدی بیگ (۱۳۶۹). *تکمله الاخبار*. مقدمه و تصحیح عبدالحسین نوائی. تهران: نشر نی.
- علامی، ابوالفضل (۱۸۸۸). *اکبرنامه تصحیح احمد علی و عبدالرحیم*. کلکته: انجمن آسیائی بنگاله.
- عموزاد مهدی رحیمی، محمدرضا (۱۳۸۹). *بی نظیر خطه خط: (مروری بر زندگی و آثار میر عماد حسینی)*.
- تهران: همشهری.
- غفاری، قاضی احمد (۱۳۴۶). *تاریخ جهان آرا*. تصحیح حسن نراقی. تهران: حافظ.
- قزوینی، اسد بیگ (۱۳۹۳). *رساله تاریخ اسد بیگ قزوینی به اهتمام جمشید نوروزی*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- قزوینی، بوداق منشی (۱۳۸۷). *جواهر الأخبار: بخش تاریخ ایران از قراقویونلو تا سال ۹۸۴ ه.ق.* مقدمه، تصحیح و تعلیقات محسن بهرام نژاد. تهران: میراث مکتوب.
- کیا گیلانی، سید احمد (۱۴۰۹). *سراج الانساب*. تحقیق سید مهدی رجائی، زیر نظر سید محمود مرعشی. قم: کتابخانه عمومی آیه الله العظمی مرعشی نجفی.
- گلبدن بیگم، (۱۹۰۶ م) *تاریخ همایون به تصحیح بوریج*. لندن: بینا.
- گودرزی، حسین (۱۳۷۸). «سید قوام الدین محمد بن محمد مهدی حسینی سیفی قزوینی» *میراث حدیث شیعه*، دفتر دوم. قم.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۶۴). *تاریخ گزیده*. به اهتمام عبدالحسین نوائی. تهران: امیرکبیر.
- نوائی، عبدالحسین (۱۳۶۸). *شاه طهماسب صفوی: مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشتهای تفصیلی تهران: ارغوان*.
- واله قزوینی اصفهانی، محمد یوسف (۱۳۷۲). *خلدبرین*. تصحیح میرهاشم محدث. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار
- Ram Kuval (1985). *Tazkiratul-umara of Kewel Ram*. Edited by Azizuddin Husain. New Delhi .
- Mitchell (2009), Colin P.. *The practice of politics in Safavid Iran, power, religion. and rhetoric*, London: Tauris Academic Studies.